

به روز جمعه سه سوار بیامدند. حسین بن اسماعیل یکی را با شمشیر و سپر به نزد آنها فرستاد؛ نامه را از کیسه چرمین برگرفتند و بردند و به محمد رسانیدند که در آن محمد را تذکار داده بود که می باید دوستی قدیم را که میان وی و معتز بوده حرمت بدارد و بر وی فرض بود که نخستین کس باشد که در کار معتز و به راه بردن خلافت وی می کوشد.

گویند: این نخستین نامه بود که پس از آغاز پیکار از معتز بدو رسید. به روز پنجشنبه، پنج روز رفته از ربیع الاخر، حبشون پسر بغای کبیر به بغداد رسید. یوسف بن یعقوب قوصره وابسته هادی نیز با وی بود با شاکریانی که یاران موسی پسر بغا بوده بودند، بیشتر شاکریان مقیم رقه نیز به آنها پیوسته بودند که در حدود هزار و سیصد کس بودند پنج خلعت به حبشون دادند. یوسف و نزدیک به بیست کس از سران شاکریان راهر کدام چهار خلعت دادند، سپس سوی منزلهاشان رفتند.

در این وقت یکی به بغداد آمد و گفت که شمار ترکان و مغربیان و اتباعشان در سمت غربی دوازده هزار کس است که سرشان با یکبارگ سردار است، شمار همراهان ابو احمد در سمت شرقی هفت هزار کس است که نایب وی بر آنها در غمان فرغانی است و در سامرا از سرداران ترک و سرداران مغربی بجز شش کس نیست که آنها را به حفاظت درها گماشته اند.

به روز چهارشنبه، هفت روز رفته از ماه ربیع الاخر، میان دو گروه نبردی بود که چنانکه گفته اند در آن، از یاران معتز چهارصد کس کشته یا غرق شدند. از یاران ابن طاهر نیز چهارصد کشته و غریق بود که همه سپاهی بودند از آنرو که در این روز هیچکس از غوغایان بیرون نشده بود. حسین بن علی حربی نیز کشته شد، برای

هر دو گروه روزی سخت بود.

گویند: در آنروز مزاحم بن خاقان تیری به موسی پسر اشناس انداخت که بدوزید و زخم‌دار باز گشت. از سپاه ابواحمد نزدیک به بیست سردار ترک و مغربی نابود شد. و چون روز پنجشنبه شد، چهار روز مانده از ماه ربیع الآخر، چهار خلعت به ابوالساج دادند، ابن فراسه را نیز چهار خلعت دادند و یحیی بن حفص حبوس را سه خلعت. ابوالساج در بازار سه‌شنبه اردوزد و استرانی از آن سلطان را به سپاهیان داد که پیادگان را بر آن ببرند، مزاحم از درحرب به باب‌السلامه رفت و خالد بن عمران طایب موصلی به جای مزاحم شد.

گویند: ابوالساج وقتی ابن طاهر دستورش داد حرکت کنند بدو گفت: «ای امیر مشورتی دارم، بگویم؟»

گفت: «ای ابو جعفر بگویی که به معرض بدگمانی نیستی.»

گفت: «اگر می‌خواهی با این قوم بدرستی تبر دکنی رای درست این است که از سرداران خویش جدا نشوی و پراکنده‌شان نکنی، فراهم‌شان کن تا این سپاه را که مقابل تو است بشکنی که وقتی از اینان فراغت یافتی قدرت تو بر کسانی که آنسوی تواند فزونتر شود.»

گفت: «مرا تدبیری هست و خدا کار سازی می‌کند. انشاء الله.»

ابوالساج گفت: «شنوایی و اطاعت.» و برای آنچه فرمان یافته بود روان شد.

گویند: معتر به ابواحمد نامه نوشت و از کوتاهی در پیکار با بغدادیان ملامتش کرد. چنین نوشت:

«حادثات را به ما راه دست

«وروزگار در آن گشایش و تنگی می‌آورد

«روزگار ما عبرت آموز خلق است
 «حادثه‌ها هست که مولود را به پیری برد
 «ودر اثنای آن دوست، دوست را بی‌بارنهد.
 «دیواری پهناور است که اوج آن
 «از دینه برون است، و در بایی عمیق.
 «بیکاری نابودی آور است و شمشیری مهیا
 «وهراسی سخت و دژی استوار
 «و بانگ طولانی بانگزن صبحدم
 «که: سلاح بر گیرید، سلاح بر گیرید
 «که آرام نمی‌شود
 «این مقتول است و آن زخمی
 «این سوخته است و آن مغروق
 «این کشته است و آن از پای افتاده.
 «و آن دیگری که منجنیق سرش رامی‌کوبد
 «اینجا بزور گرفتن است و آنجا چپاول
 «و خانه‌های ویران که رونقی داشته.
 «وقتی سوی گذر گاهی رویم
 «بینیم که راه را بر ما بسته‌اند.
 «به کمک خدای به آرزوها می‌رسیم
 «و آنچه را توان آن نداریم
 «به کمک خدای پس می‌زنیم.»
 و محمد بن عبدالله به پاسخ او گفت، یا از زبان وی گفتند:
 «بدان که هر که از کار خویش بگردد

«وراه، اورا از هدایتش بگرداند
 «بدو آن رسد که به وصف آورده‌ای
 «واین به امثال آن سزاوار است.
 «خاصه آنکه یعنی را بشکند
 «که با پیمانی استوار، مؤکد است
 «راه هدایت بر او بسته شود
 «و از کارها آن بیند که تاب آن نیارد
 «و به آرزوهای خویش نرسد.
 «هر که از گمراهی به خویش نیاید
 «چیزی رایج درباره او شنیده‌ایم
 «که پیری از پیری برای ما آورده است
 «و این مکتوب شاهد ما است
 «که آن پیمبر صادق، تصدیق آن می‌کند.»

شعر اول را از علی بن امیه آورده‌اند که در فتنه مخلوع و مأمون گفته بود، اما گوینده پاسخ شناخته نیست.

در ربیع الاخر همین سال گفته شد که دو یست کس، سوار و پیاده از جانب معتز به ناحیه بند نیجین رفتند، سرشان يك ترك بود به نام ابلج، آهنگ حسن بن علی کردند و خانه وی را غارت کردند و به دهکده وی هجوم بردند. آنگاه به دهکده‌ای نزدیک آن رفتند و بخوردند و بنوشیدند و چون آرام گرفتند حسن بن علی به تنی چند از کردان که دایان وی بودند و جمعی از مردم دهکده‌های اطراف خویش با سنگ کمک خواهی داد که سوی آنها رفتند. به وقتی که غافل بودند و با آنها نبرد نکرد و بیشترشان را کشت و هفده کس از آنها را اسیر گرفت، ابلج کشته شد و باقیمانده شبانگاه گریختند.

حسن بن علی اسیران را با سر ابلج و سرهای دیگر کسان که با وی کشته شده بودند به بغداد فرستاد. این حسن بن علی یکی از بنی شیبان بود و چنانکه گفته اند نایب یحیی بن حفص بود، در عمل وی، و مادرش از کردان بود.

سخن از خبر مداین در این فتنه
که میان معتز و مستعین بود

گویند که وقتی ابوالساج و اسماعیل بن فراسه و یحیی بن حفص خلعت گرفتند که سوی مداین روند، به روز یکشنبه، ده روز مانده از ماه ربیع الاول (ابوالساج) پیادگان خویش را براسترها نشاند و سوی مداین شد، آنگاه به صیاده رفت و کسندن خندق مداین را آغاز کرد، که همان خندق خسرو بود، و نیز نامه نوشت و کمک خواست که پانصد کس از پیادگان سپاهی را سوی وی فرستاد. وی با سه هزار سوار پیاده حرکت کرده بود. پس از آن از ابن طاهر کمک خواست که وی را کمک داد و در اردو گاه وی سه هزار سوار و دوهزار پیاده مهیا شد. آنگاه دو بست پیاده از شاگردان قدیم به او کمک داده شد که بر کشتیهاشان نشانند و سوی وی روان شدند، به روز یکشنبه چهار روز رفته از جمادی الاخر.

سخن از کار انبار و آنچه در اثنای
فتنه معتز و مستعین در آنجا رخ داد

از جمله حادثات انبار آن بود که محمد بن عبدالله، نجوبه بن قیس را با بدویان سوی انبار فرستاد و دستور داد آنجا بماند و از بدویان آن ناحیه مزدور بگیرد که جمعی از آنها و همگنانشان را مزدور کرد، در حدود دوهزار پیاده، و در انبار ماندند. آنجا را مضبوط داشت. پس از آن خبر یافت که گروهی از ترکان آهنگک وی کرده اند.

پس آب را از فرات به خندق انبار رها کرد که خندق پر شد که آب بسیار بود و به صحراهای مجاور افتاد و آب تا سالحین رسید و ناحیه مجاور انبار يك مرداب شد و نیز پلهایی را که در راه انبار بود برید و نامه نوشت و کمک خواست. ابن طاهر رشید پسر کاوس، برادر افشین، را برای حرکت سوی وی خواند و کمبود هزار کس را از مردانی که با وی بودند به رشید پیوست که پانصد سوار شد و پانصد پیاده. پس او حرکت کرد و در قصر عبدالله اردو زد، ابن طاهر سیصد کس از مردم ملطبه را که از مرزها آمده بودند، به کمک وی فرستاد که انتخاب شدند و آنچه می بایدشان داد، داده شد و سوی ابوالساج فرستاده شدند، به روز سه شنبه. و او به روز دوشنبه سلخ ربیع الآخر با حدود هزار و پانصد کس از قصر عبدویه روان شد.

معتز نیز ابونصر پسر بغا را از سامرا از راه اسحاقی، فرستاد، به روز سه شنبه، که روز و شب راه پیمود و هماندم که رشید پسر کاوس آنجا رسیده بود به انبار حمله برد. نجوبه، در شهر جای داشت و رشید بیرون آن، و چون ابونصر در رسید، با شتاب به رشید و یاران وی تاخت که غافل بودند و بی آرایش. یارانش شمشیر در آنها نهادند و با تیرشان بزدند و گروهی را کشتند. جمعی از یاران رشید سوی سلاح خویش جستند و با ترکان و مغربیان نبردی سخت کردند و جمعی از آنها را کشتند، آنگاه شاکریان و رشید به هزیمت از همان راه که رفته بودند سوی بغداد باز گشتند.

وقتی نجوبه از آنچه به یاران رشید رسیده بود خبر یافت و اینکه ترکان به هنگام هزیمت رشید سوی انبار رفته اند، به سمت غربی عبور کرد و پل انبار را برید، جمعی از یارانش نیز با وی عبور کردند.

رشید همان شب به محول رسید، نجوبه از سمت غربی راه پیمود تا به بغداد رسید، به روز پنجشنبه شب آنگاه. رشید همان شب به خانه ابن طاهر در آمد و نجوبه به محمد بن عبدالله خبر داد که وقتی ترکان به انبار رسیدند کس به نزد رشید فرستاد و از او

خواست که یکصد مرد تیرانداز به نزد وی فرستد که آنها را مقابل یاران خود نهد، اما از این دریغ کرد. و از محمد بن عبدالله خواست که تیراندازانی از سوار و پیاده بدو پیوسته کند که سوی عموزادگان خویش رود و گفت که آنها، آنجا بر سمت غربی به حال اطاعت و انتظار امیر مؤمنان مانده‌اند و تعهد کرد که آنچه را از او سر زده بود تلافی کند. محمد سبید کس از تیراندازان سوار و پیاده شاکری را بدو پیوست و پنج خلعت بدو داد و اوسوی قصر ابن‌هبیره رفت که آنجا آمادگی گیرد.

پس از آن محمد بن عبدالله، حسین بن اسماعیل را برای انبار برگرید و محمد بن رجاء حضاری را همراه وی کرد با عبدالله بن نصر و رشید پسر کاوس و محمد بن یحیی و جمعی از کسان. دستور داد تا برای کسانی که همراه حسین و این گروه می‌روند مال برون آرند. شاکریانی که از ملطیه آمده بودند و بیشتر جمع از آنها بود از گرفتن مقرری چهار ماهه خودداری کردند از آنرو که بیشترشان بی‌اسب بودند. گفتند: «می‌باید خویشان را نیرو دهیم و اسب بخریم.» آنچه برایشان حواله شده بود چهار هزار دینار بود، عاقبت به گرفتن چهار ماه رضایت دادند. حسین در جایگاهی بر در محمد بن عبدالله بنشست و به تصحیح فہرستہا پرداخت که باز دید کسان و یاران وی در شهر ابو جعفر باشد اما در آنروز جمعی از خواص خویش را مقرری داد. پس از آن حسین و متصدیان دیوانها به شهر ابو جعفر رفتند و پرداخت سپاهیان را که با وی بیرون می‌شدند به سه‌جا نهادند، مقرری دادندشان، به روز شنبه دوازده روز مانده از جمادی الاخر، به سر رسید. و چون روز یوشنبه شد حسین بن اسماعیل به خانه حکومت احضار شد که از جمله سردارانی که با وی می‌رفتند، رشید پسر کاوس و محمد بن رجاء و عبدالله بن نصر و ارمیس فرغانی و محمد بن یعقوب برادر حزام و یوسف بن منصور و حسین بن علی ارمینی و فضل بن محمد و محمد بن هرثمه همراهش بودند، حسین را خلعت داد و مرتبہ وی را به ردیف دوم برد، که از آن پیش به ردیف چهارم بوده بود.

آن سرداران را نیز خلعت داد. رشید پسر کاوس را بر مقدمه نهاد و محمد بن رجاء را بر دنباله نهاد. حسین و کسانی از عشیره و سرداران او که پیوسته وی شده بودند به اردوگاه خویش رفتند. وصیف و یغا دستور یافتند که زودتر از حسین به اردوگاه وی روند. عبیدالله بن عبدالموهمه سرداران ابن طاهر و دبیران وی و بنی هاشم و سران، وی را تا یاسریه بدرقه کردند. برای مردم اردوگاه سی و شش هزار دینار برون آوردند و برای پرداخت باقیمانده هزار و هشتصد دینار به اردوگاه یاسریه بردند همه آنچه همه می بایدشان داد.

وقتی روز پنجشنبه شد، مقدمه حسین و سالاران عبدالموهمه بن نصر با محمد بن یعقوب بانزدیک هزار سوار و پیاده برفتند تا بنزد شکاف معروف به قاطوفه فرود آمدند. و چنان بود که ترکان جمعی از خودشان و مغربیان و غوغاییان را، نزدیک به دوست کس به منصوریه فرستاده بودند که تا بغداد پنج فرسنگ فاصله دارد. پنج کس از مغربیان دستگیر شدند و آنها را به نزد حسین فرستادند که به در خلافت فرستاد. حسین به روز جمعه هفت روزمانده از جمادی الاولی روان شد، چنان شده بود که وقتی نجوبه و رشید از انبار دور شده بودند و ترکان و مغربیان به آنجا رسیدند مردم انبار بانگ امان زدند که امانشان دادند و دستور یافتند که دکانهایشان را بگشایند و در آنجا معامله کنند و به کارهای خویش پردازند. بدین سبب از آنها اطمینان و آرام گرفتند و امید داشتند که به تعهد خویش وفا کنند. یک روز و شب بدینسان بی بودند تا صبح شد. به وقت تسلط ترکان بر انبار، کشتیهایی از رقه آنجا رسید که آرد بارداشت با مشکها که روغن در آن بود و چیزهای دیگر که همه را گرفتند و هر چه شتر و اسب و استروخر در انبار یافتند فراهم آوردند و آنرا همراه کسانی فرستادند که به منزلهایشان در سامرا برسانند و آنچه را یافتند غارت کردند، سرهای یاران مقتول رشید و نجوبه و بغدادیان را با اسیران که یکصد و بیست کس بودند. سرها هفتاد بود. فرستادند. اسیران را در

جوالها می بردند و سرهایشان را از آن بیرون نهاده بودند تا به سامرا رسیدند، ترکان به دهانه اسنانه رفتند و خواستند آنها ببینند که آب فرات را از بغداد ببرند، یکی را فرستادند و مالی به وی دادند برای خرید ابزار سدبندی و طنابهای ضخیم و چوبهای بلند، وقتی این چیزها را می خرید متوجه او شدند و وی را از آن پس که عامه دشنامش داده بودند وزده بودندش چندان که نزدیک مرگ بود به خانه ابن طاهر بردند که از کار وی پرسش کردند که راست گفت و او را به زندان بردند.

و چنان بود که ابن طاهر نایب ابوالساج را که عامل راه مکه بود به قصر این-هیبیره فرستاد و پانصد کس از سواران شاکری را که با وی آمده بودند بسو پیوست که هفت روز رفته از جمادی الاولی با همراهان خویش برفت و هم ابودلف، هاشم بن قاسم، را بایکصد پیاده و سوار سوی سبیین فرستاد که آنجا بماند. حسین سوی انبار رفت، بدو نوشتند که به سپاه حسین پیوسته شود تا همراه وی سوی انبار شود.

در بغداد یاران حسین و مزاحم بن خاقان را بانگ زدند که به سرداران خویش پیوسته شوند. خالد بن عمران برفت تا در دم فرود آمد. می خواست برنهر انق پلسی بزند که یارانش بر آن بگذرند، اما ترکان مانع وی شدند، جمعی از پیادگان به طرف آنها عبور کردند و از آنجا پشان راندند که خالد پل را بست و وی و یارانش بر آن گذشتند.

حسین سوی دم رفت و بیرون آن اردوزد و یک روز در اردو گاه خویش بماند. پیش از آن ترک از سمت نهرانق و نهر رقیل، بالای دهکده دم، بدو رسیدند. حسین و یارانش به یکسوی نهر صف بستند و ترکان که یک هزار کس بودند برسوی دیگر، و به یکدیگر تیراندازی کردند که تنی چند از میانه زخمی شدند، پس از آن ترکان سوی انبار رفتند. نجوبه که در قصر ابن هبیره مقیم بود با همه کسانی که همراه وی بودند، از بدویان و دیگران، به حسین پیوست.

نجوبه نامه نوشت و مالی خواست که به یاران خویش دهد، ابن طاهر دستور داد سه هزار دینار برای پرداخت به یاران نجوبه به اردوگاه حسین فرستاده شود. مالی به نزد حسین فرستادند با طوقها و بازوبندها و جایزه‌ها برای کسانی که در پیکار، سخت کوشی کرده باشند.

به حسین وعده داده بودند چندان مرد به کمک او فرستند که سپاهش ده هزار تمام شود.

در باره انجام این وعده نامه نوشت که دستور داد ابی‌السناء، محمد بن عبدوس غنوی و جحاف بن سوار را با هزار سوار و پیاده از مردم ملتیه و سپاهمانی که از گروههای مختلف انتخاب شده بود بفرستند که دو روز مانده از جمادی الاول جیره‌هاشان را گرفتند و با ابوالسناء و جحاف از کنار نهر کرخ‌ایا تا محول و از آنجا تا دم‌م رفتند.

حسین با سپاه خویش، در محلی معروف به قطیعه فرود آمد که وسیع بود و گنجایش آن سپاه را داشت، آن روز را در آنجا بماند، آنگاه تصمیم گرفت از آنجا به نزدیک انبار رود، رشید و سرداران بدو گفتند سپاه خویش را در آن محل نگاه دارد که وسعت داشت و محفوظ بود و او و سردارانش با سواران نخبه برود، اگر کار به سود وی بود تواند که سپاه خویش را ببرد و اگر به زیان وی بود سوی سپاه خویش عقب می‌نشیند و به طرف دشمن باز می‌رود، اما این رای را نپذیرفت و وادارشان کرد از محل خویش حرکت نکنند، که روان شدند. میان دو محل دو فرسنگ بود یا نزدیک بدان. وقتی به جایی رسیدند که حسین قصد فرود آمدن داشته بود کسان را بگفت تا فرود آیند.

جاسوسان ترکان در سپاه حسین بودند که به نزد ایشان رفتند و از آمدن حسین خبرشان دادند و این که سپاه در جایی فرود آمده که در تنگناست.

ترکان بیامدند، به وقتی که مردم بنه‌های خویش را فرود می‌آوردند، مردم اردو گاه بجنیندند و بسانگک سلاح بر گیرید بر آوردند و مقابلشان صف بستند و از دو گروه کشتگانی بود، آنگاه یاران حسین به ترکان حمله بردند و آنها را به وضعی رسوا عقب راندند و از آنها کشتاری بزرگ کردند و مردم بسیار از ایشان در فرات غرق شد.

ترکان گروهی را کمین نهاده بودند. در این وقت کمین برضد باقیمانده سپاه برون شد که مفری جز فرات نداشتند، بسیار کس از یاران حسین غرق شدند و جمعی کشته شدند، گروهی از پیادگان نیز به اسارت افتادند، اما سواران، اسبان خویش را زدند و گریزان برفتند که سرچیزی نداشتند. سرداران بانگشان می‌زدند و از آنها می‌خواستند که بازگردند اما هیچکس از آنها باز نگشت.

در آنروز محمد بن رجاء ورشید سخت بکوشیدند، برای هزیمت شدگان پناهگاهی جز یا سریه نبود، به در بغداد. سرداران که بر کار یاران خویش تسلط نیافتند بر خویشان بترسیدند و باز گشتند و پشت سر آنها رفتند که از عقب سر حفاظتشان کنند. مبادا تعقیب شوند.

ترکان همه اردوگاه حسین را با هر چه در آن بود از خیمه و اثاث سپاه و کالای اهل بازار به تصرف آوردند. مقداری سلاح داشت که در کشتیها بود و سالم ماند که ملاحان، کشتیها را به یکسو برده بودند و آنچه سلاح و کالای بازرگانان که همراهشان بود به سلامت ماند.

از ابن زبیر دبیر حسین آورده‌اند که دوازده صندوق از آن حسین را گرفتند که در آن جامه بود و چیزی از مال سلطان که مبلغ آن هشت هزار دینار بود و نزدیک به چهار هزار دینار از آن وی و نزدیک یکصد استر. مزدوران حسین خیمه‌گاههای حسین و یاران وی را به غارت بردند و با دیگر فراریان فرار کردند و به یاسریه

رسیدند. بیشتر چیزهای غارتی همراه یاران ابوالسنا بود، حسین و هزیمتیان به روز سه‌شنبه شش روز رفته از جمادی‌الآخر به یاسریه رسیدند. حسین یکی از بازرگانان را با جمعی از آنها که اموالشان از دست رفته بود در اردوگاه خود بدید که بدو گفت: «ستایش خدا را که روی ترا سپید کرد به دوازده روز برفتی و به یک روز باز آمدی.» و از وی تغافل نمود.

ابوجعفر گوید: از جمله چیزها که در باره حسین بن اسماعیل و سرداران و سپاهیان همراه وی که محمد بن عبدالله آنها را در این سال از بغداد برای نبرد ترکان و مغربیان و جلوگیری از دست اندازیشان به انبار و اطراف آن فرستاده بود به ما رسیده اینست که وقتی به بازگشت و هزیمت از دم به یاسریه رسید در آنجا در بستان ابن حروری اقامت گرفت. کسانی از هزیمتیان که به یاسریه رسیده بودند در سمت غربی یاسریه اقامت گرفته بودند و از عبور ممنوع بودند. در بغداد بانگ زده بودند که هر کس از سپاهیان حسین که وارد آنجا شده در اردوگاه حسین به وی پیوسته شود سه روز مهلت داده بودند و هر کس از آنها که پس از سه روز در بغداد یافت می‌شد ششصد تازیانه‌اش می‌زدند و نامش از دیوان محو می‌شد. کسان روان شدند.

خالد بن عمر در آن شب که حسین آمده بود دستور یافت که با یاران خود در محول اردوزند، آنشب مقرری یاران خویش را در سرج بداد و میان یاران وی که در محول بودند بانگ زدند که بدو پیوسته شوند.

میان مزدوران قدیم که به وسیله ابوالحسین یحیی بن عمر در کوفه اجیر شده بودند و پانصد کس بودند و یاران خالد که نزدیک هزار کس بودند ندا دادند که در محول اردو زدند به روز سه‌شنبه هفت روز رفته از جمادی‌الآخر.

ابن‌ظاهر صبحگاه همان شب که حسین آمده بود به شاه پسر میکال دستور داد که پیش روی وی رود و نگذاردش که به بغداد در آید. شاه او را در راه بدید و سوی

بستان ابن حروری پس برد که آنروز را آنجا بودند و چون شب شد به خانه ابن طاهر شدند که وی را سخت ملامت کرد و دستور داد سوی یاسریه رود تا با سپاهبانی که سوی انبار روان می شوند، آنجا رود که همان شب به یاسریه رفت، آنگاه دستور داد مالی برای پرداخت یکماه به مردم آن سپاه برون آرند. هشت هزار دینار ببردند و دویون دیوان پرداخت و دیوان نظارت برای بازدید سپاه و دادن مقریشان به یاسریه رفتند. و چون روز جمعه شد، هفت روز رفته از جمادی الاخر، خالد بن عمران راه بالا گرفت و سوی پل بهلابارفت که محل بند بود، نزدیک بیست کشتی برون شد، عبیدالله بن عبدالله و احمد بن اسرائیل و حسن بن مخلد به آهنگ اردوگاه حسین در یاسریه، بر نشستند و مکتوبی را که از جانب مستعین نوشته شده بود بر حسین و سرداران خواندند که در آن از ضعف اطاعتشان و نافرمانیشان و سستی شان سخن آورده بود.

نامه بر آنها خوانده شد، سپاه آنجا بود، مأموران نظارت آنها را بازدید می کردند تا بدانند از هر گروه کی کشته شده و کی غرق شده، و ندادند که به سپاه خویش پیوسته شوند، که روان شدند.

مکتوب یکی از خبرگیرانشان که در انبار بود پیامد و خبرشان می داد که کشتگان ترک بیش از دویست کس بوده اند و زخمیان، نزدیک به چهار صد کس و همه اسیرانی که ترکان از مردم بغداد از سپاهی و پیادگان اجیر گرفته اند دویست و بیست کس بوده اند و اوسرهای کشتگان را شمرده که هفتاد سر بوده است.

چنان بود که ترکان گروهی از مردم بازار را گرفته بودند که به ابو نصر بانگ زدند: «ما اهل بازارهایم.»

گفت: «با شما چه کارشان بود؟»

گفتند: «مجبورمان کردند و خواه و ناخواه برون شدیم.» ابو نصر هر کس از آنها را که همانند بازاریان بود آزاد کرده و دستور داد تا اسیران را در قطبسه

بدارند.

از استریان، سلطان آورده اند که همه آنچه از استران سلطان برفت یکصدو بیست استر بود.

حسین به روز دوشنبه، دوازده روز مانده از جمادی الاخر، حرکت کرد. به خالد بن عمران که به نزد بند مقیم بودند نوشت که حرکت کند و پیشاپیش او برود، اما خالد از این، امتناع کرد و گفت که از جای خویش نمی رود مگر آنکه سرداری یا سپاهی انبوه بیاید و به جای وی اقامت گیرد زیرا بیم دارد که ترکان از اردوگاه خویش در ناحیه قطر بل از پشت سر وی در آیند.

ابن طاهر بگفت تا مالی به نزد حسین بن اسماعیل بردند تا مقرری یکماه را به همه مردم سپاه خویش بدهد و در دمسج میان آنها بخش کند. بگفت تا دیران و بازبینان یارانش همراه وی آنجا روند. از طرف دیوان خراج، کار مخارج سپاه و مقرری سپاهیان وی به مظفر سبعی واگذار شد، مال همراه سبعی به اردوگاه حسین فرستاده شد که وقتی می رود با خویشتن ببرد.

گویند: حسین، در نیمه شب چهارشنبه، ده روز مانده از جمادی الاخر، سوی انبار حرکت کرد و برفت، مردم اردوگاه وی به روز چهارشنبه از پی وی روان شدند، میان یارانش ندا دادند که بدو پیوسته شوند.

حسین برفت تا در دم جای گرفت، می خواست پلی بر نهسر دمسج ببندد اما ترکان مانع وی شدند، جمعی از پیادگان یاران وی سوی ترکان عبور کردند و با آنها نبرد کردند تا پشان راندند و خالد پل را بست و یارانش عبور کردند.

محمد بن عبدالله، دبیر خود محمد بن عیسی را با یک پیام شفاهی فرستاد. گویند وی طوقها و بازو بندهایی همراه برد و به خانه خویش رفت. به روز شنبه هشت روز رفته از رجب یکی پیش حسین شد و بدو خبر داد که چند محل را در فرات به ترکان نموده اند که از آنجا سوی اردوگاه وی گذر هست. حسین بگفت تا دو بیست

تازیانه به آن مرد زدند و یکی از سرداران خویش را به نام حسین پسر علی ارمنی، با صد پیاده و صد سوار برگذرگاه گماشت. نخستین کسان از ترکان نمودار شدند. حسین ارمنی سوی آنها رفت، چهارده علم از آنها سوی وی آمده بود، یارانش لختی نبرد کردند، ابوالسار را به پل گماشت و دستور داد هر که هزیمت شد از عبورش مانع شود.

ترکان سوی گذرگاه رفتند و گماشته را بر آن دیدند و او را که ایستاده بود وا گذاشتند و سوی گذرگاه دیگر رفتند که پشت سر گماشته بود، حسین ارمنی صبوری کرد و پیکار کرد، به حسین بن اسماعیل خبر دادند که آهنگ وی کرد اما بدو نرسید تا هزیمت شد، خالد بن عمران و یارانش نیز هزیمت شدند، ابوالسار نگذاشتشان از پل بگذرند.

پس پیادگان و خراسانیان بازگشتند و خویشان را در فرات انداختند، هر که شنا نمی دانست غرق شد و هر که شنا می دانست عبور کرد و برهنه نجات یافت و سوی جزیره ای رفت که از آنجا به کناره نمی شد رسید از آنرو که ترکان بر کناره بودند.

یکی از سپاهیان حسین گوید: حسین بن علی ارمنی کس بنزد حسین بن اسماعیل فرستاد که ترکان به گذرگاه رسیده اند. فرستاده بیامد، بدو گفتند: «امیر خفته». فرستاده بازگشت و بدو خبر داد، یکی دیگر را فرستاد، حاجب بدو گفت: «امیر در آبریزگاه است.» که بازگشت و بدو خبر داد، فرستاده سومی فرستاد که گفت: «از آبریزگاه در آمد و یخفت.»

بانگ برخاست و ترکان عبور کردند، حسین در زورقی یا کشتی ای نشست و سر از یر شد.

جمعی از خراسانیان که خواهان اسیری بودند جامه و سلاح خویش را بیفکندند و برهنه بر کناره نشستند، علمداران ترك هجوم بردند، علمهای خویش را

به خیمه گاه حسین کوفتند و بازار را جدا کردند، بیشتر کشتی‌ها سرازیر شد و سالم ماند بجز آنچه از جانب وی بر آنجا گماشته بود. ترکان به یاران حسین رسیدند و شمشیر در آنها نهادند، نزدیک به دویست کس را کشتند و اسیر کردند و بسیار کس غرقه شد.

حسین و هزیمت‌شدگان، نیمه شب به بغداد رسیدند. تکران و باقیماندگان به روز رسیدند، زخمی بسیار در میانشان بود. تا نیمروز همچنان می‌رسیدند، گرسنه و زخم‌دار. از سرداران حسین، ابن یوسف برم ناپدید شده بود با کسان دیگر، پس از آن نامه‌ی وی آمد که به دست ترکان اسیر است، به نزد مفلح، و اینکه شمار اسیران نبرد دوم حسین صد و هفتاد و چند کس بوده با یکصد کشته و دوهزار اسب و دویست استر و مقدار سلاح و جامه و دیگر چیزها بیشتر از صد هزار دینار بوده.

هندوانی درباره‌ی حسین بن اسماعیل گفت:

«ای که در بازماندن از نبرد

از همه کسان دور اندیش تری

صفارا به تیرگی آمیختی.

«وقتی شمشیرهای ترکان را دیدی که برهنه بود

«دانستی که منزلت شمشیرهای ترکان چیست

«واز سرذلت و کاستی عقب نشستی،

«که توفیق میان ناتوانی و ملالت ناپود می‌شود.»

در جمادی‌الآخر این سال جمعی از دبیران و بنی‌هاشم از بغداد به معزز پیوستند. از جمله سرداران، مزاحم بن خاقان ارطوج بود و از جمله دبیران، عیسی بن - ابراهیم با یعقوب بن اسحاق و نماری و یعقوب بن صالح و مقله و پسری از آن ابو مزاحم ابن یحیی و از جمله بنی‌هاشم، علی بود و محمد، پسران و ائق، با محمد بن هارون و محمد ابن سلیمان از اعقاب عبدالصمد بن علی.

در این سال میان محمد بن خالد با احمد مولد و ایوب بن احمد نبرد رخ داد، در سکیراز سرزمین تغلب، که از دو گروه بسیار کس کشته شد، محمد بن خالد هزیمت شد و آن دیگران اثاث وی را غارت کردند و ایوب خانه‌های خاندان هارون بن محمد را ویران کرد و هر کس از مردانشان را به دست آورد کشت.

در این سال بلکه‌اجور غزایی کرد و چنانکه گفته‌اند در آن مظموره را بگشود و غنیمت‌های بسیار از آنجا و جمعی از کافران را اسیر گرفت و در این باب نامه‌ای به معتصم رسید که تاریخ آن روز چهارشنبه بود سه روز مانده از ماه ربیع‌الآخر سال دویست و پنجاه و یکم.

به روز شنبه هشت روز مانده از رجب این سال میان محمد بن رجاء و اسماعیل ابن فراسه نبردی بود با جملان ترك در ناحیه باد رایا و با کسایا که ابن رجاء و ابن فراسه، جملان راهزیمت کردند و از یاران وی گروهی را بکشتند و گروهی اسیر گرفتند.

در رجب این سال، چنانکه گفته‌اند، میان دیو داد، ابوالساج، و بایکباک نبردی بود در ناحیه جرجرایا که در آن ابوالساج، بایکباک را بکشت. گروهی از مردان وی را نیز بکشت و گروهی از آنها را اسیر گرفت، گروهی از آنها نیز در نهر روان غرق شدند.

در نیمه رجب همین سال هاشمیان عباسی که در بغداد بودند فراهم آمدند و به جزیره مقابل خانه محمد بن عبدالله رفتند و مستعین را بانگ زدند و محمد بن عبدالله را دشنام زشت دادند و گفتند مقرری ما را نداده‌اند و مالها را به دیگران می‌دهند که استحقاق آن ندارند و ما از لاغری و گرسنگی در حال مردنیم. اگر مقرری‌های ما رانده‌ی سوی این درها رویم و آنرا بگشاییم و ترکان را در آریم که هیچکس از مردم بغداد مخالفت ما نمی‌کنند.

شاه بن میکال سوی آنها عبور کرد و با آنها سخن کرد و نرمی کرد و از آنها

خواست که سه کس از ایشان با وی عبور کنند که به نزد محمد بن عبداللہشان برد اما از این خودداری کردند و از بانگ زدن و ناسزا گفتن محمد بن عبداللہ باز نماندند که شاه از نزد آنها برفت. تا نزدیک شب چنان بودند سپس برفتند.

فردای آنروز باز فراهم آمدند. محمد بن عبداللہ کس سوی آنها فرستاد و گفت که روز دوشنبه در خانه حکومت حضور یابند تا یکی را بگویند که با آنها گفتگو کند، به خانه حکومت شدند، محمد بن داود طوسی دستور یافت با آنها گفتگو کند. مقرری يك ماهشان را داد و گفت: «این را بگیرد و بیشتر از این به خلیفه تحمیل نکند.» که از گرفتن مقرری یکماهه خودداری کردند و برفتند.

در همین سال یکی از طالبیان به نام حسین پسر محمد از اعقاب علی بن ابی طالب در کوفه قیام کرد و یکی از طالبیان را در آنجا نایب خویش کرد، به نام محمد پسر جعفر که کنیه ابو احمد داشت. مستعین، مزاحم بن خاقان از طروج را به مقابله او فرستاد. مرد علوی در سواد کوفه بود، با سیصد کس از بنی اسد و سیصد کس از جارودیان و زیدیان که بیشترشان پشمینه پوش^۱ بودند.

در آن وقت عامل کوفه احمد بن نصر خزاعی بود. مرد علوی بازده کس از یاران نصر را بکشت که از آن جمله چهار کس از سپاه کوفه بود. احمد بن نصر به قصر ابن هبیره گریخت و با هشام بن ابی دلف که عامل قسمتی از سواد کوفه بود فراهم آمدند.

وقتی مزاحم به دهکده شاهی شد بدو نوشت بماند تا کسی سوی علوی فرستاده شود که او را به بازگشت وادارد. پس داود بن قاسم جعفری را سوی وی فرستاد و دستورات مسالمتی به او بدهند. داود سوی علوی رفت، اما دیر باز خبر داود به مزاحم نرسید. مزاحم از دهکده شاهی سوی کوفه تاخت و وارد آن شد و آهنگ علوی کرد که بگریخت، مزاحم سرداری را به تعقیب وی فرستاد و فتح کوفه را بنوشت و در

خربطه‌ای فرستاد، که پر بدان آویخته بود.

گویند: مردم کوفه به وقت ورود مزاحم، مرد علوی را به نبرد وی واداشتند و وعده یاری به او دادند. علوی به سمت غربی فرات رفت. مزاحم یکی از سرداران خویش را به سمت شرقی فرات فرستاد و گفت برو تا از پل کوفه عبور کن و بازگرد، سردار برای این کار برفت.

مزاحم به بعضی از یاران خویش که با وی مانده بودند گفت در دهکده شاهی از گذرگاه فرات عبور کنند و پیش بروند تا با مردم کوفه از پیش روی آنها نبرد کنند. آنها برفتند، مزاحم نیز با ایشان بود که از فرات گذشت و بنه‌های خویش و بقیه یاران خویش را به جای نهاد، وقتی مردم کوفه آنها را بدیدند به نبردشان آمدند. سردار مزاحم نیز رسید و از پشت سرشان با آنها نبرد آغاز کرد که همه را از میان برداشتند و هیچکس از آنها جان نبرد.

از این کردیه آورده اند که از آن پیش که مزاحم به کوفه در آید از یاران وی سیزده کس کشته شد. از زیدیان پشمینه پوش^۲ نیز هفده کس کشته شد و از بدویان سیصد کس. وقتی مزاحم وارد کوفه شد به او سنگ انداختند و او دوسوی کوفه را آتش زد و هفت بازار را سوخت تا آتش به سبع رسید. به خانه‌ای که علوی آنجا بود هجوم برد که علوی بگریخت سپس او را بیاوردند.

در نبردگاه از علویان یکی کشته شد، گویند مزاحم همه علویانی را که در کوفه بودند بداشت بنی‌هاشم را نیز بداشت که علوی جزو آنها بود.

از اسماعیل علوی آورده اند که مزاحم در کوفه هزار خانه را سوخت و دختر یکی از آنها را گرفت و با وی خوشونت کرد.

گویند: کنیز کانی از آن علوی را گرفت که زنی آزاد در آن میانه بود که وی را بر در مسجد پیاداشت و بانگ فروش وی را زد.

در نیمهٔ رجب این سال نامه‌ای از معتز به نزد مزاحم رسید که بدومی گفت به نزد معتز رود و به او و یارانش وعده‌ها می‌داد که دلخواه وی و دلخواه آنان بود. مزاحم نامه را بر یاران خویش فروخواند که ترکان و فرغانیان و مغربیان آنرا پذیرفتند و شاکریان امتناع کردند.

مزاحم با کسانی که اطاعت وی کرده بودند برفت که نزدیک چهار صد کس بودند و چنان بود که ابونوح پیش از وی به سامرا رفته بود که گفته بود بدو نامه نویسد. مزاحم منتظر کار حسین بن اسماعیل بود و همینکه حسین هزیمت شد سوی سامرا رفت.

مستمین به هنگام فتح کوفه ده هزار دینار سوی مزاحم فرستاده بسود با پنج خلعت و یک شمشیر، فرستاده سوی وی روان شد و در راه به دو هزار کس از سپاهی که با وی بوده بودند برخورد که همه این چیزها را با خویش بازگردانیدند و به در محمد بن عبدالله رفتند و عمل مزاحم را با وی بگفتند. نایب حسین بن یزید حرانی با هشام بن ابی دلف و حارث، نایب ابوالساج، با این سپاه و شاکریان بودند و این طاهر بگفت تا هر کدامشان را سه خلعت بپوشانند.

گویند که این علوی، در آخر جمادی الآخر همین سال، در نینوی قیام کرده بود و گروهی از بدویان بر او فراهم آمده بودند که کسانی از آنها که به سال دوست و پنجاهم بایحیی بن عمر قیام کرده بودند در آن میان بودند. و چنان شده بود که هشام بن ابی دلف به آن ناحیه رفته بود که علوی به همراه گروهی نزدیک پنجاه نفر با آنها نبرد کرد که علوی را هزیمت کرد و گروهی از یاران وی را بکشت و بیست کس را اسیر کرد با یک غلام، علوی به کوفه گریخت و آنجا پنهان شد که پس از آن ظهور کرد. اسیران و سرها را به بغداد بردند، پنج کس از آنها که با یاران ابوالحسین، یحیی بن عمر، بوده بودند شناخته شدند که آزاد شدند، محمد بن عبدالله دستور داد هر کس از آنها را که آزاد شده و باز آمده پانصد تازیانه بزنند که در آخرین روز جمادی الآخر تازیانه‌شان

زدند.

گویند که وقتی نامه‌های ابوالساج رسید درباره نبردی که با بایکباک داشته بود، ده روز مانده از رجب همین سال، ده هزار دینار برای او فرستادند، کمک خرج وی، با خلعتی که پنج جامه بود با يك شمشیر.

و هم در این سال چنانکه گفته‌اند میان منکجور پسر خیدر^۱ و جمعی از ترکان نبردی رفت، به درمداين، که در آن منکجور ترکان را هزیمت کرد و گروهی از آنها را بکشت.

در این سال بلکه اجور غزای تابستانی کرد و چنانکه گفته‌اند در اثنای آن فتحهایی کرد در همین سال میان یحیی بن هرثمه و ابوالحسین بن قریش نبردی رفت که از دو گروه جمعی کشته شدند. آنگاه ابوالحسین بن قریش هزیمت شد.

به روز پنجشنبه دوازده روز رفته از شعبان به در بغواریا میان ترکان و یاران ابن-طاهر نبردی بود و سبب آن بود که ابراهیم بن محمد حاتمی سردار معروف به نساوی با نزدیک سیصد سوار و پیاده گماشته در بغواریا بودند. گروهی انبوه از ترکان و مغربیان برفتند و دیوار را از دو جای شکافتند و از آنجا در آمدند. نساوی با آنها نبرد کرد که هزیمتشان کردند، آنگاه به در انبار رفتند که ابراهیم بن مصعب و ابن ابی خالد و پسر اسد ابن داود سیاه آنجا بودند و نمی‌دانستند که ترکان از در بغواریا در آمده‌اند و با آنها نبردی سخت کردند که جمعی از دو گروه کشته شد، پس از آن بغدادیانی که بر در انبار بودند هزیمت شدند و سرچیزی نداشتند. ترکان و مغربیان در انبار را آتش زدند که بسوخت و نیز منجنیقها و ارابه‌هایی را که به در انبار بود بسوختند و وارد بغداد شدند تا به باب الحديد و گورستان رهینه رسیدند و از جانب خیابان به محل دولاب فروشان شدند و هرچه را نزدیک آن بود، از پشت سروپیش روی خویش بسوختند و علم-هایشان را بردگانهایی که نزدیک آنجا بود کوفتند، مردم هزیمت شدند و کس پیش

۱- کلمه از چاپ قاهره گرفته شده در چاپ اروپا حدروس آمده بی هیچ نقطه. (م)

روی آنها نماند و ایسن به هنگام نماز صبح بود. ابن طاهر کس به طلب سرداران فرستاد و خود با سلاح بر نشست و بر در بن بست صالح مسکین بایستاد تا سرداران بیامدند که آنها را سوی در انبار و در بغواریا فرستاد و همه درهایی که در سمت غربی بود و آنجا را پراز مرد کرد، بغا و وصیف بر نشستند. بغا بایاران و فرزندان خویش سوی در بغواریا رفت، شاد بن میکال و عباس پسر قارن و حسین بن اسماعیل به در انبار شدند، باغو غایبان و درون در با ترکان روبرو شدند، عباس پسر قارن به آنها تاخت و چنانکه گفته اند در يك مرحله گروهی از ترکان را بکشت و سرهاشان را به در این-طاهر فرستاد. مردم بر این درها، بر ترکان فزونی گرفتند و آنها را پس زدند و از آن پس که گروهی از آنها کشته شد بیرونشان کردند.

بغای شرابی با گروهی انبوه به در بغواریا رفته بود. وقتی آنجا رسید که ترکان غافل بودند که گروهی بسیار از آنها را بکشت و بقیه گریزان شدند و از در برون شدند. بغا همچنان تاپسینگاه با آنها به نبرد بود، پس از آن هزیمت شدند و بر رفتند و او کسان بر در گماشت که آنرا محفوظ دارند و سوی در انبار رفت و کس فرستاد که گنج و آجر آوردند و دستور داد در را مسدود کنند.

در همین روز بر در شماسیه نیز پیکاری سخت بود که چنانکه گفته اند جمع بسیار از دو گروه کشته شد و جمعی دیگر زخم دار شدند، چنانکه گویند آنکه در این روز با ترکان پیکار کرد یوسف بن یعقوب قوصره بود.

در این سال محمد بن عبدالله به مظفر بن سیسل دستور داد که در یاسریه اردوزند که چنین کرد، آنگاه به کناسه انتقال یافت تا وقتی که بالفردل پسر اینزجیک^۲ اشروسی بنزد وی آمد که بگفت تا گروهی مزدور برای وی بگیرند و کسانی از شاگردان را نیز بدو پیوست و بگفت تا مظفر را بدو پیوسته کنند و در کناسه اردوزند و کارشان یکی باشد و آن ناحیه را مضبوط دارد.

۱- کلمه متن. ۲- کلمه از چاپ قاهره گرفته شده در چاپ اروپا مکحول محل آمده بی هیچ نقطه. (م)

مدتی در آنجا بی‌دند، آنگاه بالفردل به مظفر دستور داد که برود و خبیر ترکان را بداند تا درباره آنها مطابق رای خویش تدبیر کند، اما مظفر از این کار امتناع کرد و گفت که امیر درباره آنچه اومی خواهد دستوری به وی نداده. هر کدامشان نامه‌ای نوشتند و از یار خویش شکایت آوردند. مظفر نامه نوشت و خواست که از اقامت کناسه معاف شود، می‌گفت که اهل پیکار نیست که معاف شد و دستور یافت برود و در خانه بماند و کار آن سپاه را با همه سپاهیان موقتاً و دائم که در آن بود به بالفردل سپردند، سپاهیان مظفر را نیز بدو پیوستند و آن ناحیه خاص وی شد.

در ماه رمضان این سال، هشام بن ابی‌دلف و علوی که در نینوی قیام کرده بود تلاقی کردند. یکی از مردم بنی‌اسد نیز با علوی بود، پیکار کردند و چنانکه گویند از یاران علوی نزدیک چهل کس کشته شد، آنگاه از همدیگر جدا شدند. علوی وارد کوفه شد و از مردم آنجا برای معتز بیعت گرفت و هشام بن ابی‌دلف وارد بغداد شد.

در ماه رمضان همین سال میان ابوالساج و ترکان نبردی بود به ناحیه جرجرایا که در آن ابوالساج ترکان را هزیمت کرد و گروه بسیاری از آنها را بکشت و گروه دیگریشان را اسیر کرد.

یک روز مانده از ماه رمضان همین سال بالفردل کشته شد، سبب کشته شدن وی آن بود که وقتی ابونصر پسر بغا برانبار و نزدیک‌های آن تسلط یافت و سپاهیان ابن‌طاهر را از آن ناحیه هزیمت کرد و از آنجا برون کرد سوار و پیاده خویش را به اطراف بغداد فرستاد، از سمت غربی، و سوی قصر ابن‌هبیره رفت که نجوبه بن قیس از جانب ابن‌طاهر آنجا بود. نجوبه بی‌آنکه نبردی میان وی و ابونصر باشد از آنجا گریخت. پس از آن ابونصر سوی نهر صرصر رفت، خبیر وی به ابن‌طاهر رسید با

خبر نبردی که در جرجاریا میان ابوالساج و ترکان رخ داده بود و اینکه مزدورانی که با وی بودند به هنگام بالاگرفتن نبرد از یاریش بازمانده بودند و بالفردل را گفت که به ابوالساج پیوسته شود و با همراهان خویش به نزد وی شود. بالفردل با همراهان خویش سوی ابوالساج روان شد، صبحگاه روز سه‌شنبه دو روز مانده از ماه رمضان آنروز راه پیمود و صبحگاهان به مداین رسید، وقتی آنجا رسید که ترکان نیز با دیگر کسان پیوسته به ایشان، رسیده بودند. مردان و سرداران ابن طاهر در مداین بودند که ترکان با آنها نبرد کردند و هزیمتشان کردند و سردارانی که آنجا بودند به ابوالساج پیوستند بالفردل نبردی سخت کرد و چون هزیمت یاران ابن طاهر را که آنجا بودند بدید با همراهان خویش به آهنسنگ ابوالساج برفت که ترکان به اورسیدند و کشته شد.

از ابن قواریری، یکی از سرداران آورده‌اند که گوید: من و ابوالحسن بن هشام به در بغداد گماشته بودیم، منکجور به در ساباط بود، بی‌انبار. به نزدیک در وی بر دیوار مداین رخنه‌ای بود. از منکجور خواستم که آنها را ببندد، اما نپذیرفت. ترکان از آنجا در آمدند و یارانش پراکنده شدند.

گوید: من بانزديك ده کس به جاماندم. بالفردل با یاران خویش بیامد و گفت: «امیر منم، من سوارم و سوارانی بامند که بر کناره می‌رویم و پیادگان بر کشتیها باشند.» لختی دفاع کرد. آنگاه به راه خویش برفت به آهنسنگ ابوالساج تا آن حدود سپاه وی همچنان در کشتیها بودند، من یکساعت تمام پس از وی آنجا بماندم. بر اسبی سرخموی بودم که زیوری داشت. سوی نهری شدم اسبم به سردر آمد و از آن بیفنادم آهنسنگ من کردند، می‌گفتند: «صاحب اسب سرخموی». سلاح از خویش بیفکندم و پیاده از نهر برون شدم و نجات یافتم. ابن طاهر بر این قواریری و یاران وی خشم آورد و دستورشان داد در خانه‌های خویش بمانند و بالفردل غرق شد.

چهار روز رفته از شوال همین ماه، چنانکه گویند، محمد بن عبدالله طاهری

همه سرداران خویش را که به درهای بغداد و جاهای دیگر گماشته بودند فراهم آورد و با همگیشان درباره کارها مشورت کرد و هزیمت‌ها را که بر آنها رخ داده بود بگفت. هر کدام آنچه را که وی خوش داشت از بذل جان و خون و مال، به پاسخ گفتند که برای آنها پاداش نیک مسئلهت کرد و آنها را به نزد مستعین برد و آنچه را با آنها گفته بود و پاسخی را که بدو داده بودند با وی بگفت. مستعین به آنها گفت: «ای گروه سرداران! اگر از خودم و قدرتم دفاع می‌کنم در واقع از دولت و جماعت شما دفاع می‌کنم تا خدای کارهایتان را به آن صورت باز برد که پیش از آمدن ترکان و امثالشان بوده بود. نیکخواهی و تلاش در پیکار این بدکاران بر شما فرض است.» پاسخی نکودادند و برای آنها پاداش نیک مسئلهت کرد و بگفت تا به جاهای خویش بروند که برفتند.

سخن از هزیمت

ترکان در نبرد بغداد

به روز دوشنبه، چند روز رفته از ذی‌قعدة همین سال، بغدادیان نبردی بزرگ داشتند که در آن ترکان را هزیمت کردند و اردوگاهشان را غارت کردند سبب آن بود که همه درها از دو سمت گشوده شد و منجیقها و ارا به‌ها بر همه درها نهاده شد و کشتیها بر دجله بود و سپاه همگی از بغداد برون شد و هنگامی که دو گروه حمله‌ور شدند و پیکار سخت شد ابن طاهر و بغا و وصیف نیز به در قطیعه رفتند، آنگاه سوی در شماسیه عبور کردند.

ابن طاهر در قبه‌ای که برای اوزدند نشست. تیراندازان با زورق از بغداد آمده بودند با کمانهای ناوکی^۱ که بسا می‌شد بایک تیراندازی تنی چند از ترکان را به هم می

۱- ناوکی، کمانی بوده که با کشیدن یک‌زده چند تیرها می‌کرده است. (م)